

کتاب تاریخ ایا صوفیه معلول

ایا صوفیه

۲۱۵۵

۱۱





حمد موفور و ثنائی نامحصور سپهر آید صانعی که
قدرت ارادت مشیت خود طهای سبع قباب سیر و زه
قام زبرجد بام افلاک را باد و آرزو کنکره زنگار
برافراشته و دایره دیرمینارنگ چهار صنف
شمس و ماه را با جهره و سر و زان بتان آری
و کواکب بسیار آسته و در و در و در بر آن
مهندس بنیان اساطیر شریعت و مؤسسه ارکان
قواعد طریقت رباع کس نماند بجز محمد حسر

از جهان تنی بمسلم پر
که استغاثت احمد مرسل
اولش آخرش اول صلوآت
الله علیه و علی آله التاب بعین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین
پس از ثنائی خداوند و نعت خواجه دین
روا بود که بگویم دعای شایسته زمین
آن فرمان فرمای سلاطین مهنت اسلیم
و خاقان خواقین اوزمک و دیج سلطان
البرترین و البحرین عون الله فی الحوائج
سلطان بن سلطان سلطان

خاندان خلدانه خلافت را بدو تیره الهی
یوما فیوما فتوح ولایتی و قلعه و خطه و سکه
ارزانی دار و آل عثمان را در تحت و بخت
خلافت مویه و مویه و آرا الی یوم القدر ارای
بحق محمد الامین مقدمه معمور شدن
بخت جبل که معروف بتقلعه
مستطین است راویان اخبار و عاکیان تواریخ
روزگار چنین سروده اند که بعد از مبوط
ابوالبشر آدم نبی صلوات الله علیه و سلامه
پنج هزار و هفتاد و دو سال که گذشت و زنده
نام پادشاهی در طرف شرقی جزیره هفت

جبل که تیغ اصالت بدریا افراخته و چون ارشور
مست پرمهره در میان برین و بحرین انداخته
است قلعه بنا کرد برین مثال که درین عصر
سلطان الاسلام و المسلمین ابو الفتح خان
محمد غازی عز نصره برای حصن حصین بارگاه
خود قلعه بنا کرده است که سلطانیته می گویند
حرمها الله تعالی عن کلمات الزمان بعد از
وزند مذکور دو اورد که پس از نسل وی درین
خطه حکومت را اند چون تاریخ مبوط آدم
علیه السلام پنج هزار و هفتصد و پنجاه
مستطین نام پادشاهی از ولایت رومه الکبری

عسکر کشید و بقلعه و زند آمد در آن وقت ایجا
کسی نبود که با وی مقابله و معانیه تواند کرد و مطیع
مستطین چون هوای دلکش و فضائی
روان آسای این خطه مبارک را دید محبت این
بقعه شریف در دلش چنان جای گرفت که از
ولایت رومه الکبری فراتر بخشید همان دم
به معمور کردن آغازید مثال میدان اسب که بر آید
دیوان خانه بود دیگر دیر عزرائیل که محروست
و دیر کیمی بنی بر علی السلام که بقیه از نسویش
منویش پیش ایا صوفیه موجود است دیگر دیر با
و حاتمها و کاربان پرایما و این شهر را سوره

بر کشید چنانکه تفصیل این مجملات در نوا بچ
ملوک شهر ثبت شده است از آن طلب دست
چون از دور قسطنطین صد و شصت و سه کشت
از نسل وی استون یا نونام جوانی درین شهر
حاکم گشت که بر سنستینه عیسی علی السلام
بود و بخدمت او گردیده در آن وقت طوائف
مختلفه بسان آتش پرستان و به پرستان
درین خطه بسیار بودند چنانکه سابق خواهد
تلموز سلطنت استون یا حو و خواست
و بدین او چون اختر سعد سلطنت استون یا نو
از افق سعادت بر اوج برج ایالته رسیده

کو کبّه مواکب شاهی بر فرق فرقد آن کشید از
هر طرف ملوک ممالک آن عصر با تمنهای پادشاهان
باستقبال تمنیت سلطنت آمدند و جبین ^{عزت} اطاعت
بر عتبه خدمت مالیدند استون یا نوا ایشانرا
تغظیم کرد و بعضی آنها را نطفی و بخششها
لطیف بنواخت و هر یکی را بزیادتی رسوم ^{معین}
پیشین باز بمقتدر خودشان و نشتاد بعد از آن
فرمود بزرگان ارباب دیوان و بطربیان و ^{قتسیان}
دیگر آتش پرستان و بت پرستان که ذکر شده
بود همه در میدان اسب گرد آمدند و بخت ^{ادمان}
کردند در آن میان طایفه اریانو ^{لعینی}

آتش پرستان در بحث نزاع نمودند از طرف
تین کشیدند و جنگ نکیند آن روز پنج هزار مرد
در آن میدان نبرد بر خاک افتاد و طایفه اریانو
سخت منهزم شدند و بقیه ایشان که دست
پیش پادشاه آوردند فرمود همه را با آتش زدند
از آنکه انبیای هر پس و کتاب منزل را اطاعت نکردند
و یکر در جای یا صوفیه دیری بود از زمان ^{سشین}
مانده بت پرستان آن شهر در آن پرستش
کردند و فرمود آن دیو را خراب کردند و بتها را
بدربا انداختند چون برین قضیه روزی چند
گذشت استون بانو در خواب دید گفتند که

اگر خواهی که عیسویان بر همه طایفه حیره شوند
باید که برای استواری اساس دین عیسی علی السلام
دیری بنیاد کن تا عبادت خانه عالم باشد چون
از خواب بیدار گشت بر خود نذر کرد و سوگند
خورد که اگر خدای تعالی از آمدن مرگ امان دهد
این واقعه را بجای آوریم **صفت صبح و شورت**
کردن بنا باز چون جمید خورشید چهارپایان
کردون از منظره فیروزه فام منت کاخ زرد
کون جلوه داد استون باتو با حشمت و شوکت
باشکوه و شہامت بر تخت سلطنت نشست **سنگان**
صنوف یمین و یسار دیوان را زینت بستند

امرا و وزرا و ارباب دیوان هر یکی خدمت معین
خود مقید گشتند پادشاه فرمود تیسران و بطریقان
شهر حاضر شدند همه را تعظیم کرد و هر یکی را بر کرسی
نشاند چون چاشنی گیران سماط شاهی در پیش
شہری و سپاهی بر کشیدند و در داشتند و
فریشان آیین ختم طعام را بجای آوردند استون
یا نوسر بر آورد و گفت ای فیلسوفان زمان
ای مهندسان دوران چون اجداد ما که سلاطین
بازگاہ ایالت و اساطین آسمان بسالت بودند
هر یکی بقدر قدرت خود ذرین خطه یادگار
ساخته و نشانه پرداخته است خواهی که من نیز

به پادروی ایشان دیری بنا کنم تا دیر وقت
بماند باشد که بدان یاد کار از دعای خیرم
یا دارند چون بشنیدند تحسین و آفرین خوانند
گشتند **بیت** کسی یابد کبیتی نامداری
که از وی باز ماند یاد کاری • اطفاء لوبک فال
الیک چه باشد به ارین فکر نباشد صواب در آن
وقت ملوک مالک سند و سند و ولایت عرب و عجم
و قلاع و بئاع روم و جزایر فرنگ حکم استون یا
مطیع بودند زیر اسم پادشاهی که از نسل **مستنظین**
درین خطه حکومت راندی پادشاهان آن **عصر**
از فرمان وی پسران فتدی از آن سرف **مستنظین**

سور قلعه را با جازت حضرت عیسی علیه السلام
بنا کرده بود هم وصیت عیسی علیه السلام بر آن بود
که پادشاهان اطراف و اکناف ممالک پسران
حاکم این خطه باشند قصه اش در رساله حکایت
مستنظین بتمامی ذکر شده است **استاد**
کردن بنا و خبر دستاوردن **ملوک** از بهر
جمعی **اسباب** استون یا نو فرمود
بملوک اقالیم سبوعه الجیان فرستادند و نامها
پراکنده کردند تا هر کجا که هستونهای سنگین و
رخامهای رنگین باشد از دیرهای کهنه و یا از
معاون پسران باشند بس ملوک **ربع** **مستون**

شدند که در بنای این عبادت خانه هر یکی بمقدار
خود یاری کنند هر پادشاهی که در ولایت خود
معدنی بود پستونها و تختهای رخام تراشید^{ند}
و بعضی از بنای پای خراب جمع کرده همدستان
از هر طرف بطریق آسانی بکنار دریا رست^{اند}
و باکشیتهای بزرگ و پهن بدین شهر^{آوردند}
تفصیل بدانید اید کم آنست
الدارین که معادن این رخامهای گوناگون
در کدام یافته اند معدن مرمر سبز رنگ که
اکثر ستونهای یا صوفیه آنراست در ناحیه
شهر ابانلوق یافته و رخامهای سفید

از جزیره مرمره که معروفست و رخامهای سبز
قام را از ناحیه شهر میخایلیج دیگر مرمر زرد و رنگ که
بسیندی مایل است از ولایت یونان آوردند و
سبز خرد نقش را از مملکت عرب و شبهه آید
و آن شستون سماقی قام که دود و در چهار کن
ایا صوفیه نشانده اند که معدنش در ولایت شب
یافته اند بعضی را و بیان گفته اند که در ناحیه
هرآت نهریست که معروفست بآب آمو در طرف
غربی آن یافتند اما بروایت راوی پلوترخوس
نام راهب که بطریق آن عصر بود چنین فرموده که
در شهر مداین دیری بود خراب الیونام همه ستونهای

و مرمرهای فروشش از رخام سماقی بود چون استون
یا نوبلوک عجم خبر و سپاه پادشاه آن عصر از آن در
خراب و ده پستون و پنجاه پاره تخته مرمر سماقی
به هم رشتادند آن رخامهای زکار رنگ از معادن
همه ولایت رشتاده اند بسیار است این مختصر
تفصیل آن تحمل ندارد باقی را برین قیاس باید کرد
العاقل کیفیه الاشارة ابتداء کردن بنای
ایا صوفیه و خبر یافتن از رسم و آیین
استون یا نور معماری خاص بود اغنا دیوش
نام که در علم هندسه و تقسیم فلیسوف آن وقت
بود او را بخواند و گفت آن دیر بت پرستان که

ویران کرده بودند چنانکه در اوایل ذکر شده بود
اسباب و سپنکهای وی بجای دیگر برند زیرا که سزا
چنین بنای عظیم است چون جای دیر پیشین بکشد
دیگر فرمود خانهائی که در حوالی او بود بران مقدار
که مهندسان رسم بنا کنند بستانند و هر خانه که
می بستانند باید که حبش را را ارضی کنند زیرا که
این بنا را برای رضای خدای تعالی خواهیم کرد
نشاید که کسی درین کار از من رنجیده باشد
مکروران محل خانه و حوالی بود از آن خاتون بود
که آنرا نام بجای خانه اش را مشاء دینار دنیا
دادند و قبول نکرد گفت اگر صد نفر آرمی د

رضاندارم پادشاه عرض کردند فرمود ما تنی
چند بر در بیوه زن روند هر چه طلبید بدهند
چندانکه گفتند راضی شد عاجز ماندند عاقبت
پادشاه خود سوار گشته بر در بیوه زن آمد
بیوه زن استقبال نمود و روی بجا کمرالت سود
گفت ای پادشاه همه آن شماست مقصود ازین
بخانه نه آنست که طالب بجا کنم چون شنیدم
که پادشاه برای خیر بنائی دیر خواهد کردن که
عبادت خانه باشد پس امید این فیه آنست که
بضاعت مزجات مرا بجل قبول فرماید تا از آن توان
محروم نباشم دیگر وقتی که ازین سر آید مایه

۱۵
پس بستان باقی نهم این تن خاک را در آن خانه
پاک دفن کنند باشد که بدان سبب از عتوبت
دوزخ در مقام امن باشم استون یا نو قبول کرد
عاقبت آن خاتون را در طرف چپ بحر آب دروازه
که هست در آن گوشه دفن کردند و باقی خانه
خریدند همه برین سنق چون جانی بنا را تمویز
کردند بعد از آن اغناد یوس با جدمه شد و دیگر
که هر یکی در اطراف الکاف عالم مانند آید
همه کرد آمده رسم بنا کردند چون بران رسم بجا آید
استون یا نو فرمود قتیان شهر بر بنا حاضر آمدند
آن روز بمبارکی بنا پنج هزار کو سفند و سزار

کاود و صد شتر قربان کردند و سه کنداز و بیمار
بر نوای سحر صدقه فرمود در اصطلاح رویان
هر کنداز هزار دینار را گویند استون یا نو
رئیس بطریان آن عصر را فرمود که بمبارکی بنا
دعا کند قستان دست بر آوردند و آیین کنند
چون دعای ششم شد استون یا نو کج و سکن
خواست اول بنیاد را بدست خود نهاد و گفت
ای حاضران بحق ایزد باری و بحضرت عیسی علیه
السلام کواه باشید که اگر این عبادت خانه بحکم
من ختم پذیرد پنج کنداز زر بر نشترا صدقه
کنم دیگر در آن ولایت که فرمان من نافذ باشد

زندانیان را خلاص گردانم هماندم در قریب بنا
دیری مختصر فرمود و مصور بصورت انبیاء
سلف علیهم السلام ما از آن دیر ناظر بنا و کا
مبار آن باشند درین عصر آن دیر را خان محمد خان
مرمت کرده است که در جوار ایا صوفیه پیش دروازه
قلعه سلطانیه موجود است هر روز استون
یا نو بعد از دیوان صبح بر آن دیر آمدی از آن
بکار استاد آن نظر کردی هر آنکه کار وی تمیز تر و
خوبتر بودی از اانعام و احسان کردی برای آنکه
هر کسی بجان و دل مشغول باشند از آن مقام تا
بسر آید خود دهلیزی سازانیده بود تا کسی از

آمدن او خبر دار نباشد دیگر بدانید که
چند مقدار مردم بود که در کار بودند اول صد
معمار هندس که هر یک فیلسوف و وران بود
یکی را صد استاد و جرب دست کار گذار بودند و یکی
پنج هزار سنگ را شش همه زیر دست معماران ^{یوسف} ^{یوسف}
بود و پانصد سوار نفر مزدور بودند اگر یکی
از ایشان کم بشدی بجایش دیگری آوردند
بدانند که بنیاد بنای اصفیه بر نود و نه پایه
نهادند اما بنیاد محراب و دو پایه نیز از
طرف راست سنگی است یکپاره که در آن محل ^{فستق} ^{فستق}
و پایه های مذکور را بدان ایصال کردند و از پایه

پایه طاقهای زفت افراخته همه از سنگ است
و راهها کرده بودند که آب باران از قباب
خرد و بزرگ در آن دهلیز گرد آمدی استادان
چنان تخمین کرده بودند که اگر ده سال باران
نمی بارد آن آب جمع شده بر ساکنان آن ^{بیت} ^{بیت}
وفا کردی برین نسق چون بنا بروی زمین
آمد مهندسان در تقسیم قباب و دهلیزها
اجتلاف کردند هر معماری که بدانش خود رسم
کرد و پادشاه رقم بزند بر آن نکشید همه
و عجب زمانند برین قضیه هفت روز
که شش اتفاق در شب هفتم پادشاه بخواب

دید که پیری بالکاسپهای سبز بر بنا سیر می کند
در دست لوحه دارد از سیم خام بر آن لوحه
رسم دیری نقش شده استون یا نواز آن واقع
چنان خبر داده که چون بدیدم هماندم
بخاطرم خطور کرد که آیا چه خوش بود که
اگر آیدینه لوحه بدستم افادی آن بنا را
برین رسم کردم منوره درین فکر بودم که
پیر لوحه را بدستم داد و گفتم این رسم بنام
ایا صوفیه خواهد شد چندین زمانست که بر
لوحه قد نبشته بود و نقش این زمان آمد که
آوردم گفتم شیخا ایا صوفیه چیست گفت نام

این عبادت خانه که بنا خواستی کردن بنامش
در روز اول ایا صوفیه خوانده عاقبت هم بدانی
نام خوانند بعبارت رومیان ایا صوفیه
بیت الله را گویند و نیز عبادت خانه اهل
الله را چون از خواب بر جستم سکر حق را
گزارادم که این پیر بشیر سعادست و
علم این عبادت خانه را نام از قبل حق
واقع شده است هماندم بمعمار اغنادیوسا
چند سر منکی فرستاد بحکمت خدای تعالی
اغنادیوس نیز این واقع را بعینه چنان دید
بود که میان هر دو هیچ خلأ فی نبود و آن

وقت که اغناد یوس از خواب بیدار گشت
نقش لوحه در حقیقت ضمیرش مانده بود
هماندم بکاغذ رسم کرد هنوز تمام نگشیده
بود که سرهنکان آمدند چون رسم را تمام کرد
پیش پادشاه آمد بر عتبه خدمت بوسه داد
ورق پیش پادشاه نهاد پادشاه دید که
همان رسم است که خود در خواب دیده بود
پس فرمود که بعد از زمانی گفت مثال این
رسم را بجا بیاورستی چنانکه دیده و شنیده بودی
بگفت هر دو تخت بر شدند هفت صبح
و رسم کردن اوضاع بنا و خیر بایستی

از کج بخت آن باز چون نقش بند آن کجا
خانه غیب شمس زرتین آفتاب را بر لوحه
آسمان بنکاشتند و مهندسان کارگاه قضا
آیینیه حام جهان نمائی خورشید را از حوض
در بای نیلگون بر اوج برج کردند بیستون
بنشانند استون یا نوشتاد و خد آن بابرگان
دیوان و معماران بر بنا آمد اغناد یوس را
فرمود که لوحه را بیاور چون و اگر دهمه تختین و
افزین خوانند و از هر طرف ستون بر آورند
متفق شده بران نقش اوضاع بنا را رسم کردند
پس از آن پادشاه گفت ای حاضران بدانید که

این عبادت خانه را اسم و رسم از عالم غیبی ستاده
اند چنانکه هر دو دیده و شنیده بودند بگفتند
از آن عصر تا بدین روز نامش با صوفیاست وجه
تسمیه اینست که ذکر شد بقول راوی دانه علم
چون معماران و استادان هر یکی بر کار معین خود
متصدک شدند با بوقی که ستونها و نیم قتها و باغ
بقاب حزه نام گشت همان قبه بزرگ ماند ناظران
و دفتر نویسان پیش پادشاه آمدند بموجب
خرج را جمله کردند و هزار و هشت صد و پنجاه
گندمار دینار خسران یافتند بعد از خزینه دار گشت
ای پادشاه عمر و دولت باقی با این زمان

در خزینه از حبس زروسیم مانده است پادشاه
ازین سخن متغیر نشده گفت این عبادت خانه را
برای خدای تعالی بنا کرده ام امید است که این
ماند استون یا نو چنین خبری دهد که آن شب
بسیار نیاز بدان بی نیاز گردم نزد یک صبح بود
که خوابم در ر بود باز آن پیر را دیدم که متشربت
بود بر بنا ایستاده نماز می گزارد چون فارغ شد
پیشش دویدم و روی بنجاک پایش را بیدم
گفتم بحق آن خدای که وجود عالم را از عین
عدم بیرون آورده است بگوی کیستی گفت
بدان که منم خضر بنی علی السلام و به امر خود کار

دستگیر فرودمانده کاظم درین وقت مرا چنان
فرمان شده است که مصالح این عبادت خانه را
از عالم غیب بجای آورم هماندم گفتم ای خوب
سیرت و صاحب قدرت معلوم حضرتت که ترا
خرج چیزی مانده است گفت غم مخور وقتی که صبح
صادق بدید برسمند دولت سوار شو با علما
چند از دروازه خورشید بیرون رومینی
دروازه سلطوری که مابدا بخاک سپته است
در قرب آن ستونی هست از رخام کبود قام
بفرمای تا بنستون را بگاوند در زیر آن هر
بیای ورداری و بدین عبادت خانه خرج کنی

چون از خواب بیدار شدم شکر حق گزاردم صفت
صبح و یاغی کنج وابتدا کردن بنام
باز چون پسر تنگان قضا و قدر لو آری روز افزون
خسرو خاوری را از غلاف کلی شب برفله
قلعه نیلگون آسمان بنشانند استون یا نو
فرمود مهار را غیا لونس و چند دیگر از خواص
سوار گشته از دروازه خورشید بیرون شدند
چون بدان ستون رسیدند پادشاه فرمود که
بگاوندند و هلیز می یافتند و در نهایتش دروا
آمین متقل بقبل زرین کلیدش در بر او خفته
استون یا نو پیش آمد بدست خود قماش

برداشت چون در رفتند دیدند منت خم
رویین است پراز زر فرمود چند قطا کنند
آب تر آرد و نهند همه را بار کرده بشود در
آن روز میدان اسب را ببار آستند در هر طرف
سماط شاهی در پایش ستری و سباهی کشیده
پادشاه از آن کنج شایگان دو کند مار زعفران
و عشر با صدقه فرمود بعد ازین آمدیم در
ابتدا کردن قبه بزرگ جمله مهندسان و بنایان
متفق شدند که آجر قبه در غایت خفّت می باشد
از آن که بنای قبه فراخست و بلند اگر سنگتر
باشد محکم تر گردد از همه ولایت و جزایر

خاک آورند و سنجیدند از آن میان خاک حسری
رود و سس لطیف تر و سبکتر آمد خبانکه دو آرد
آجر از خاک رود پس همسنگ یک آجر جزیره قسطنطنیه
آمد استون یا نو فرمود با تخنمای غریب و دیوار
عجیب بپاوشاد آن خطه ایلچی فرستادند و
بمکتوب نوشتند ای آنکه اساس قواعد دین
خود را استوار خواهی باید که برین عبادت خانه
یاری کنی تمام اوقات دو جهان عوض یابد
و پیکر آجر فرستادند بعلی که در بایست بنا
بوزد اینان چون بجزیره مذکور رسیدند پادشاه
آن دیوار استقبال نمود و بعد آرزو مندی این

خدمت را بجان خود منت شمرد برای شان
کارخانه فرمود اینان نیز بجا مشغول شدند
راوی دیگر فرموده که آجر قبه ارشک قرنوز است
یعنی آن شک سبک که کله مالان و مجلدان استعمال
کنند اما اصح آنست که از خاک رود و درست است
چون آجر را در آورند بنایان گفتند کج و
خراسانی را چند آن پالودن باید که رقیق باشد
تا آجر را محکم گیر و درین فکر بودند اغیار
فرمود لویدهای پهن و سرآخ بر آتش نشاندند
و قشر و رخت لسان العصفور و بویایات چند
جوشانیدند که لعاب هر دو بر آمد بعد از آن روغن

کردند کج و خراسانی را از آن درآمیختند بدان
مازه کی چون در میان دو آجر کردند چنان حسید
که همچون یکپاره سدی و از یکدیگر بدستی کرد
کندن ممکن نبود و مگر پس از چندین زمان که
به نقب زنی باد و باران و رخنه کوی کردش
دوران سستی پذیرفتی اول آن چار طاق که
کرسی قبه است برافراختند بس دایره قبه را
ابتدا کردند هر آجر که بر یکدیگر کردند بای
آمین درست کردند دیگر در میان هر دو آجر
آجر استخوان پاره عظام پیرامون سلف
علیهم السلام بهم نهادند و استوارتی بنا

قبة را از آن استمداد داشتندی چون یونانیها
قبة برین منوال تمام شد قفل سرآمده اش محکم
در بستند و بر تارکش بنحوی زرین نشانند
و تختهای سرب که بر قبة زده اند از معدن منتهکا
بهم در آمیخته اند تا تاثر بباران زودتر
نفوذ نکند و میخهایی که در وی بکار برده اند
همه از فولاد آب زده بودند و در پیرامین ^{من}
قبة صد و بیست و چهار چلیپا نشانده بودند
همه از مس مطلق در تر قیاب آن عجایب و غرائب
که درون و بیرون ایا صوفیه را
بدان بیاراستند و به پیراستند

بدانید اعزکم الله فی الدارین پندهای که در
پیرامین قبة بزرگست در آن وقت چارچوبه
جامهاش از سیم زر اندوده بود برای آنکه اگر
پس از سالها قبة فرو افتد آن سیمها را
بدان خرج کنند و ضمن قبة بزرگ و باقی قبا
درونی و بیرونی را همه از اسپند کردند یعنی
از زجاجه خرد مطلق که بقبة اش سنوز موجود ^{است}
دیگر حلقها و سلسلهها که قنادیل آویزند از سیم بود
و در میان قبة میکل حضرت عیسی را علی السلام
با اسپند تصویر کرده بودند و مردم های متوابع
طرح بطرح آمده که در زار و فرش کرده اند

هر دور از یکدیگر بریده اند و هر یکی را از دلا^{بت}
دیگر آورده در آن وقت هر آنکه نظر برین ^{فرش}
کردی که چون دریا جو شالست و یا بر آن ^{سخت} که
چون سپهر رخشان متحیر شدی زمانی ^{کنیت} که
شنید عاقل مایذی دیگر در چهار گوشه اش
چهار شمشیر فسوس کاری گسترانیده بودند که
خرد بار یک اندیش در خرده کاری وی حیران
ماندی از آن چهار بقیه هنوز پیش محفل ^ظ حاضر
موجود است دیگر در طرف راست محراب برآ
بطریق یعنی منستی محفل ساخته بودند بر هفت
پستون ار نیم خام و تختها فرش و نردبان

پایکاش ار نیم زر اندوده بود بر آن محفل
بستونهای زر خالص قصبه فراخته بودند
بمقدار انشش صد نه آردینار و ارستون
بستونی طرفزنهای زرین نشاند و بر تارکش
چلیپایی بود از زر سرخ مرصع بجواهر کوناگون
که هر یکی خرد آج ربع سکون بود به پیرامین
قبه اش حکماکان و زرکاران ار نیم وزر
جواهر سیوه با و شکوفا ساخته نشاند بودند
برین مثال که سمن و یا سمنین را ار نیم و بلور غنچه
دارغوانرا از لعل و یا قوت بر کاش از زر صید
وزر و باقی را برین قیاس باید کرد و در جای

مبنی بود از رخام صاف سماقی و سپر منبر
از بلور بود و بر جای بنقش حلبیای زنده
زین و مجوهر بجوهر مین و طرف زنهاش
از رخا لیس بود از هر طرف پرده های زربفت
آویخته در میان محراب صورت پیکر حضرت علی
علیه السلام از رخ ساخته بر حلبیای سیمین
در هیأت چهار منبج کرده یک وضع کرده بودند
و در دو طرف وی میکل و وارزده نشر
حواریون را از رخیم خالص ساخته هر یکی را
بکرسی نشاندند بودند و در پیش یک جلد
انجیل بطلی نهشته بر کرسیهای سیمین نهادند

و در چپ و راست محراب چهار شمع آبی بود
از بلور با پیکش از رخ سرخ چهار جلد
دیگر از رخیم خام نقش بخطوط و لکش بر رخ
شمع کاغذی عنبر آمیخته غالیه رکبت
نشاندند دیگر چهار باره که رکن کرسی قبه
بزرگست در پیش هر یک کرسی بود از رخیم
در هر یکی یک جلد انجیل و هر کرسی را ده قفسه
نصب کرده که از صبح تا شام بنوبت
همی خواندندی در پیش هر کرسی بخورد آینه
بود از رخیم هر یکی بمقدار از چهار رخ از رخیم
بود دیگر در زیر و بالای ایاصوفیه شش

قندیل ارشیم و زر مرصع بجو آهر که ملوک اطراف
بهرک و شاد و ده بودند و دود و هزار کوی
آیدیه مذمت بارشتهها بر آویخته بشم و
بدرون و بیرون و دهلیزها و حجره ها و هزار
قندیل ابلهینه بود و سمعدانها که در نطق قبه
و در پیرامین طبعه بالاست که هنوز در شب
عیدین شمعها برافروزند در آن وقت همه
ارشیم بود دیگر دود و در آره که در حبه
راست محرابست خاص از برای مستیان بود
چاره جو بهاش و پیرهاش بالواح سیم و زر
اندوده پوشانیده بودند و در وازه بزرگ

که در مقابل محرابست تبرکات و تینا بختها
کشتی نوح کرده بودند بالواح زر خالص
پوشانیده و باقی در وازه ها که بدون و درون
واقع شده بود بعضی با پوش بعضی بپوش
علاج و پیرهای بعضی را بختهای سیم و روی
پوشیده بود بقیه هنوز از آن پیرهای روی
موجود است که می بیند در آن وقت همه
در وازه های ایا صوفیه سی صد و شصت بود
پایان
پایان
چنان روایت کرده است که استون
خواست ستونهای سبز که در طبعه بالاست
و استون استون طرف زنی که در وایت است

همه ارشیم کرد اند عکای آن عصر کرد آمدند
و گفتند ای پادشاه قوی دولت و بلند همت
معلوم حضرتست که دور آن باقی نیست باشد که
بعد ازین درین خط کسی حاکم شود و درون همت
و ازون فراست بود از طمع بیم و زرا این
طرف زنها را خراب و بیاب کرد اند درین
فکر چون تأمل کرد صواب دید و گفت پس
از چه کنیم در آن میان معماری بود از و گاه
سند آمده گفت ای پادشاه اسنادان هستند
از معادن چیزی ترکیب کنند که ارشیم خوبتر
و بعینت کمر برون و درون این عبادت ^{خانه را}

از زر و سیم و مس و فلک و آهن چنانکه در
همت جوش کنند همه را بچو شایند بعد از آن
بغالبی مشکب که در و آیت موضع بود بخت
دران کر می از جواهر زنگار رنگ خرده کرده
بر آن بپیشاند چون سخت شد صیقلی زد
چنان مجوهر و مجلی شد که همچون بوفلمون
و یا بساط انگلیون دیده و دل زد و پیش
نور و سپر و پذیرفتی چون پادشاه دید
فرمود همه از آن کردند بعد از تعلیقات
روز کار بدین خطه آتش پرستی با عسکر
انبوه در آمد چند روز درینجا حکومت راند

آن طرف زنهارا و باقی هر کجا که سیم و زربا
بر کند و با خود بولایت مغرب بر دغالب^{این}
قضیه بعد از دور خاتم النبیین است
صلوات الله و علی آله دیگر در چهار گوشه
درونی ایا صوفیه چهار حوضی بود از
رخانهای گرانمایه چنانکه در وصف جنت
مذکور است بدلتشبه آن چهار حوض را
چهل روز از شیر و شراب و انگبین و آب
پر کردندی هر که بز یارت آمدی و نذر آلوده
از آنکه خواستی همی نوشیدی و آمرزش
خویش بد آن داشتی دیگر آن شادروان

یکپاره سرخ فام که در میان حرم بود
از ولایت یونان آورده بودند در آن
وقت به پیرانش مشقت سردی نشاندند
بقیه اش هنوز موجود است در بر شادروان
قبه بود در ضمن آن قبه صورت مجلس حضرت
عیسی علیه السلام با دو آرده نوز حواریون
سلام الله علیهم و سیکل پادشاهان که در
دو قسطنطنین تا عصر استون یا نو^{نشسته}
بودند و آن حجرات مطبق که در حوالی او^{ست}
از آن قستیسان بود که از بطریق تفسیر
انجیل می خواندندی دیگر در دو طرف

در آرزو که معا بله شاد و آست و دوحه
بزرگ که از شاد روان بدان دو آب
رفتی دایم مملو بآب روان بود در آن
دور بعد از وقت عصر مردمان شهر آن
گردآمدندی محبوبان سیم اندام با نو
مشکین فام غوطها گردندی و تو آرد دل
عشاق! بپوشو با بردندی بدانید
اگر ملخعات ایا صوفیه را در آن وقت که
بود بتفصیل با تشریح کنم سلسله سخن
در آرزو شود سماعان را صداع رساند پس
بر فحوائی خیر الکلام ما قل و دل و لم یقل

ره اختصار گرفتیم تا از مقصود بآرینیم
در خاتمه بنای ایا صوفیه سلام آید علیکم
همه اسباب بنای ایا صوفیه را در هفت سال
شش ماه حاضر گردند پس از آن با نزد
و صد و یک نفر آدم چنانکه ذکر شده بود
بصغای قلب هشت سال و ده ماه در کار
شدند که ختم شد جمعا شانزده سال و
چهار ماه می شود برین سنق که تشریح
روده شد چون اختتام پذیرفت استون
فرمود پیش ایا صوفیه تهنیتی زدند امر آ
و وزیر آدیوان گرفتند آن روز بر آن

تامی بنا ده سزار کوسفند و چهار هزار
کاوش صد آه و سه هزار و پنج سزار
مزع خانگی قربان کردند و صد و سه سزار
میکندم دیگر پنج کند مار زر که با تامی بنا نذر
کرده بود چنانکه ذکر رفت همه را بنفرا و
عزبای شمس صدقه فرمود بعد از آن بطریق
آن وقت و سه سزار قستیس هر یکی بدست شمع
کا نوری افزوخته پیش استون یا بنو بمبارک
با آمدند استون یا بنو دست بطریق گرفته
با بزرگان دیوان و قستیسان با یا صونیه
در شد و از در و آزه تا بمحراب دو آن

در رسید دست برداشت و گفت منت
خدا ای را که بفضل و عنایت او بر بساط زمین
این چنین عبادت خانه برداشتم که از دور
آدم علیه السلام تا بدین عصر هیچ پادشاه را
میتسرنده است پس از آن فرمود تا بطریق
بمحل رود باقی از قستیسان و راهبان هر یکی
جایی معین کرد آن روز تا بشام در آن صحبت
کردند باز چون صبح سعادت برد رسید
استون یا بنو ناظران و دفتر نویسندگان بخوانند
و از جمله خرج بنا سوال کرد ایشان نیز
بر موجب دفاتر خرج را جمله کرده بودند که

جز از آن تخمهای ملوک مالک که ورسا داده اند
سه صد سزار و چهار صد کند نار دیا حشر
شده است بعد ازین بطریق را بخواند و گفت
می باید که ازین روز وقت نامه این عبادت
خانه را بنویسی تا بعد ازین هیچ کسی درین
امر دست تعدی در آرز نکند مستحق لعنت
باشد پس بطریق بام پادشاه بنوشت برین
سنت که برای مستاء کلا و مستاء جرّه خدام و ^{قشبان}
و قرایان و آینده و رونده سه صد شهرا از
بلاد عرب و عجم و از ممالک روم و فرنگ و
این شهر را نیز بایا صوفیه وقت کرده بود

در وفات یافتن استون یا نو
چون صیت و صدای تمامی این عبادت خانه در
افا لیم سبه انتشار یافت از هر طرف ملوک مالک
بزیارت آمدندی و تخمها آوردندی استون یا نو
بدین شادی هر روز عیش کردی و دست صدقه
و پیش گرفتن و ایام شکر حق گزارد که بهجت
سلامت بر مراد خود دست یافت و در میان
ملوک ربع پگون چنین یادگار نهادم چه باک
اگر بعد ازین رخ باستان سر آید باقی نهم بسبب
این نشانه که ساخته ام امید است که از دعا
خیر فراموشم نکند چون برین حال شش ماه

کدشت بام ایزد باری عز شانه در آن روزها
عرض مرض مجوم وجود او عارض شد چندانکه
عللاج کردند صفت پذیرفت در آن بیچاره که
چشم حسرت نگران که ملک با دیگران خواهد ماند
و انکست تعاین کران که دولت با دیگران خواهد
رخ نمود اتفاق پسرش نبود برادرزاده اش
بود استون یوس نام او را و خاص ارباب
دیوان را بخواند و گفت من بعالم دیگر خواهم
رفتم که آن راه باز نیاید و نخواهد آمد
ایده آنست که وصیت مرا استوار آرید و
استون یوس را بجای من بینید هماندم

امرا و وزرا جامه دران دماله کمان بزارهای عاز
کردند استون یا نوکست زمانی اسوده باشند که
ماب غوغا ند آرم پس از آن استون یوس را
پیش خود خواند و گفت ای بکر کوئسه من
بعد از آن که مرا بخاک سپاری در پیش ^{صوفیه} ای
عمودی بنا کنی بر آن عمود میکل مرا سوآره
از مس مطلق سبازانی و درنشانی بر آن مثال
که بردستی کوی زرین داشته و دست دیگر
که داده ما شاه کمان را معلوم شود که حکومت
ربیع پگون را همچو کوی بکف داشته بوم
عاقبت دست خود را تهی یافتیم و بهره ندیدم

درین سخن بود که مرغ جانفش ازین ^{بخت} داکو
و بر آشیان دیگر نشست باز این خراج پلنگ
رنگ برنگی دیگر آمد و به نیکی دیگر ^{بخت} عزیز
گرفت چنانکه عزیزی گفته است ^{بخت}
شیر کردن چو کوبه دآرد گیش
خورد از مهر خویش آنچه خویش
پادشاه ^{بخت} استون یوس و خراج
سعد ^{بخت} ای صوفیه چون طبل بازی
قضا و قدر کو کس فلک را با هنک دیگر کون
زدند و پرده نواز آن قانون روزگار
او آزه جھانگیری بنام برداشتند ^{بخت}

از خروش کوس شاهان این ندا آمد بکوش
کبیر سپهر آمد پادشاهی را بنوبت می رسد
بعد از آن بزرگان و ارباب دیوان برویت
استون یا نو استون یوس را برکت ^{سلطنت}
نشانند و کردن اطاعت بسلسله حکومتش
در بستند برین حال دو ساله گذشت اتفاقا در
روز پنجشنبه که شش ساعت گذشته بود قبه
بزرگ ایا صوفیه بیکبارگی فرو افتاد آن عجا
غراب محفل و منبر که ذکر شده بود خرد گشت
مکروقت جمعیت بود پنج صد و چهل نفر را ^{بخت}
چند دیگر از حاضران در زیرش ماندند بای

طاقها و قیاب را خلل نرسید مردمان سحر
متحیر شدند که اینچنین بنایی سبب فرو آمد
استون یوس معماران غنادیوس را بخواند و گفت
سبب چیست که این قبه فرو آمد و باقی
قیاب را خلل نرسید گفت ای پادشاه مرحوم
استون یا نو دین کار عجله کرد هنوز بنای قبه
خشتک نشده بود که خوابش را فرو کرد آید
و هم قبه را از مقدار بنا بلند تر فرمود چندانکه
گفتن نشود و پادشاه ازین حیرت غمناک شد
فرستاد و کرد حاضران ارباب دیوان دعا کردند
و گفتند ای پادشاه بنای دولت و عمرت

۳۹
استوار باد چون بودنی بود پس ازین حیف و
تأسف نذار و سوداگرهای همت بلند آید
شاه سایه برین خرابه اندازد باز چنان معمور
شود که مایه متخلل پذیر نباشد برین سخن
کرم دلش نداری نرم کشت اغنادیوس را گفت
اینچنین بنا را برین حال خراب کد اشتن درست
نیست می باید که باز معمور کرد آنی گفت اگر
پادشاه اجازت دهد باز بجزیره رود و
خبر فرستایم تا آجر بیاورند برین سخن باز
سمه اسبابش مهیا کردند باز بنای قبه را برافرا
واز مقدار پیشین پنج کوزه زیر تو نهادند و

و خواهش را یکسال فرو نیاوردند برای آنکه بنا
خیشک شود و آسانش استوار پذیرد دیگر محمل
منبر را بر حالت اول نتوانستند ساختن از
بسیاری خرج آنچه از زر بود بسیم کردند
آنچه سیم است از مس و روی ساختند و آن سیم
زر را بمرمت خرج کردند و مرمرهای فرسوده
چنانکه اول بود نیافتند از آنچه در حوالی بود
بمیان آوردند پس از سالی خواستند که خواهش
قبره را فرو کنند در بهش را محکم در بسته
و پنج گز مقدار آب آکنند تا چوبهای خود
فرو افتادند و فرس را زبان نرسید

قول را وی دانته اعلم بعد از آن استون یوس
فرمود تا صورت سیکل استون یا نورا از مس
چنانکه ذکر شده است وقتی که بهر دست
اغناد یوس را فرمود تا بر بالای میل کنند
مگر استون یوس در خاطر بسته بود که مهار
مضر را رساند از بهر فرو آمدن قبره چون
با عقلای خویش مشورت کردند گفتند نشاید که
پادشاه خون او را دست آلود و قتی که این
صورت را بر میل کنند و خدمت را بجای آورد
سربند خوهارا فرو کشیم وی را بر بالای میل
گذاریم یا خود را فرو افکنند هلاک شود یا از

کرسنگی در آن بمیرد آخر الامر جهانش گردند
 انقاد یوسد انت که خود را در معرض هلاک
 نهادند بسرع و فرغ مکر و پند بحیث بدو
 جستم پیش گرفت وقتی که لکس باز فلک نمود
 آفتاب را بر نده پلاس سیاه خود فرو کشید
 و سحره خواب چشمه چشم هنگامه ^{بساط} شینان
 خاک را به بست خاتون سمار چون لعینان ^{مستعد}
 آتش آه از دمان دمان و آب اشک اند
 طاسچه دیده ریز آن افغان و خیزان ^{سپاه}
 آمد اسعاد چو بر پا ایستاد و نظر فرسود ^{سپاه}
 مکر رسیان اندازد با خود مانده بود یک ^{سپاه}

بخاتون آویخت و گفت برور رسیان قیر اندود
 بنیاد و بر سپه این رشته به بند ما و آیم شبی
 دیگر خاتون فرموده را بر آورد و بسم رشته
 در بست استاد فزاکشید و بیای آن صورت
 بیست لباس خود را در هم پیچیده در آن
 بنهاد کوی بیاض کجیب کشیده همی کشیدند
 چون فرود آمد آتش بران رسیان زد و پاک
 بسوخت هیچ اثرش ماند چون بتعلقات
 دیو پیوست همه را و دآع کرده ^{راهمان} پلاس
 پوشیده از شهر بدر رفت نه سال بدان ^{سکسوت}
 در اطراف عالم سیر کرده بعد ازین مدت

باز بدین شهر آمد چندی در وقت دردی غزرا
استقرار گرفت زافواه شنودی که بنای
بنای یا صوفیه را بر میل کد آشتید بهجس
او آنداده در آن بمرد روزی استون^{بوس}
دیو سزایی را زیارت کردی اغنادیوس
پیش آمد و دعا کرد پادشاه گفت چه گفت
بند اغنادیوسم پادشاه دانست که اوست
بتعجب فرودفته عذرا آغاز کرد و بخلعتهای^{نظمین}
باز بنواخت بعد از زمانی که حضرت قائم^{امین}
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برای رحمت
عالمیان از سر ابروده غیب بجلوه^{ظهور} کا

خرامید در آن شب چندین دیر و میکل سمها
فرو افتاد چنانکه منقولست در آن وقت از
قبه ایا صوفیه بنی از سوی محراب فرود آمد
در آن عصر نویسن رو آن پادشاه^{هست}
اقلیم بود بسی مال در پستاد ما این قسب را
مرمت کردند آنچه ازین قضیه در منقول^{عن}
یافته ام بیش و کم نگرده و بجا پیش
نصرت نموده درین قبالة تجریر آورده ام
پیرای آنکه چنان فرموده بودند بایسته
رآی عالی داند **خاتمه** بدانید اید کم
الله فی الدارین چون تاریخ مبوط آدم

عليه السلام به هضمور سید بای ایا صوفیه
بحکم استون یا نو اختتام یا نت وازان
خاتم چون طنب گذشت بامر
خدا ای تعالی سلطان الاسلام و المسلمین
ابوالفتح خان محمد غازی بشمیر حجاب کند
خود قلم مستطین رانج کرد اهل اسلام
در ایا صوفیه نماز گزار دهند بعد از نوح
چون عدد کح رقت بفرمان خان
محمد غازی این حکایت از زبان روی
بلسان دری در دست درویش شمس
فتیر اصلح الله شأنه تحسیر یا نت

امید از الطاف عزیزان آنست که نقصانش
بکمال آرند و بد عای خیر یاد آرند بیت
چشم دارم ز اهل فضل و هنر
که با صلاحش افکند نظر